info@payamdaily.ir

نخستین روزنامه صبح البرز
پیام آشنا
شماره ۱۸۶۹
یکشنبه / ۶ تیر / ۱۴۰۰
۱۶ / ذوالقعده / ۱۴۴۲
27 / June / 2021

صاحب امتیاز موسسه هنگامان اندیشه زمان
مدیرمسئول: محمود حیدری سردبیر: باهره حیدری
نشانی: کرج، بلوار تعاون، خیابان فرهنگ، جنب کانون کارشناسان، رسمی دادگستری
تلفن: ۲۲۵۲۳۲۸۸-۲۲۵۲۳۲۴۲-۰۲۶ فکس ۲۲۵۵۲۸۳۸
فکس اینترنتی پیام آشنا: ۰۲۱-۸۹۷۶۶۷۲۹
امتیاز در طرح ارزیابی کیفی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی: ۴۲/۴۶
چاپ: کارگر

کافه پیام

برای انعکاس نظرات و گلایه ها و پیشنهادات خود درباره مسائل البرز با پیام آشنا تماس بگیرید

۳۲۵۵۳۸۳۸
۳۲۵۴۱۴۹۵
۰۹۰۱۴۰۴۸۳۳۳

قاب سبز

فاصله ها

باز بنگر تب الوده به دیدارت را
چه کسی دید فقط خشم دل آزارت را

هرگز از فاصله ها راست نمایان نشود
می کشد تشنگی این عشق به دیدارت را

تو پر از غصه ی فردا و من آن شعر کبود
ای که بی فاصله گویم غم تبدارت را

درد از هر طرفی باز نوشتم این شد
زخمِ از دوست کشنده ست نه اغیارت را

کاش حرفی نزند آنکه ندانند به عمل
حرف بی مایه نپوشد همه کارت را

راستی سخت تر از سنگ ندیدی تو چرا
حرف عشق من دلداده به دیوارت را

کاش یک لحظه فقط محض خدا می دیدی
چه غمی بیشتر از طعنه ی رگبارت را

محبوبه یوسف پور

یادداشت

از آموزشگاه‌های موسیقی حمایت کنید

کرونا همچنان بر دنیا سایه افکنده و صدمات جانی و مالی بسیاری برجای گذاشته است و این تأثیر به‌کشور ما هم رسیده است. بی‌تردید حوزه فرهنگ و هنر ویژه موسیقی نیز از این اتفاق مستثنی نبوده و طی این مدت زمان شاهد مشکلات بسیاری بودهایم و باید گفت که کرونا به هنر بسیار آسیب رسانده است. یکی از این مشکلات شامل تعطیلی آموزشگاه‌های موسیقی است. بیش از یکسال‌وانَدی است که کلاس‌های موسیقی متوقف شده و تنها با برگزاری کلاس‌های آنلاین گذران و مریز روزگار می‌گذرانیم و سعی کردیم که آموزش در این روزگار تعطیل نشود. در واقع بهتراست بگوییم کرونا موجب افت بسیاری از آموزشگاه‌های موسیقی شده است که البته گریزی هم از این تعطیلات نیست چرا که تجمع افراد هم موجب هراس و نگرانی خانواده‌ها و هم استادان است و همین امر موجب شده کلاس‌های آموزشی کم و بیش به‌صورت آنلاین برگزار شود. البته گاهی از لذت هنرجویان هم به‌صورت حضوری در کلاس‌ها شرکت می‌کنند. با این تفاسیر می‌توان براحتی شرایط اکنون استادان موسیقی در دوران کرونا را ارزیابی کرد چرا که این استادان دیگر امکان تدریس در آموزشگاه‌ها را ندارند و براین اساس دستمزد و حقوقی هم دریافت نمی‌کنند. درواقع استادان موسیقی به‌لحاظ مالی امکانات بسیار ضعیفی دارند و در مضیقه مالی هستند تا آنجا که برخی از آموزشگاه‌های موسیقی به‌سبب همین شرایط تعطیل شده‌اند و راندمان کاری گذشته را ندارند و از بین رفته است و نمی‌دانم تا چه مدت زمان این وضعیت ادامه خواهد داشت چرا که آنچه پیش روی ما است و می‌بینیم زندگی سخت و نگران مردم جامعه است. البته دراین مدت زمان حمایت‌های اندکی از سوی وزارت فرهنگ انجام گرفته اما کافی نیست به‌طور مثال در همان اوایل شیوع این بیماری مبلغ یک میلیون و پانصد هزار تومان به حساب هنرمندان (هنرکارت) واریز شد اما پس از آن حمایتی انجام نگرفت. هنرمندان درخواست‌شان از متولیان فرهنگی حمایت و پشتیبانی است بخصوص افرادی که تنها حرفه‌شان تدریس است و در آموزشگاه‌ها مشغول به‌کار هستند و این مشکلات امروز و معاش روزمره آنها را به حداقل رسانده است.

شرایط آموزش آنلاین هم مشکلات خود را دارد اولاً که آن ارتباط حسی و عاطفی که می‌بایست بین شاگرد و استاد شکل بگیرد، وجود ندارد و یکی از دلایلی که تا به امروز بازخورد خوبی از این شیوه آموزشی دریافت نکرده‌ایم همین موضوع بوده است، نکته دیگر وضعیت سرعت اینترنت است که متأسفانه شرایط نامناسب اینترنت کندی و قطعی آن موجب افت کیفیت صدا و تصویرشده است. موضوع بعدی این است که بخشی از مردم جامعه با فضای مجازی و سیستم آنلاین آشنایی ندارند و اگر هم آگاهی و آشنایی هم باشد بازهم شرایط اینترنت خوب مهیا نیست. به‌هر حال شرایط اکنون اینگونه است و بایستی امیدوار بود و از سوی دیگر منتظر ماند و دید چه پیش خواهد آمد.

زیدالله طلوعی
موسیقیدان و نوازنده تار و سه تار و مدیر مؤسسه فرهنگی هنری چاووش

خانه ۴۴ — امروز با حافظ

رونق عهد شباب است دگر بستان را
می‌رسد مژده گل بلبل خوش الحان را
ای صبا گر به جوانان چمن بازرسی
خدمت ما برسان سرو و گل و ریحان را

خراقی

منم آن که یک جهان را ز
غمت به باد دادم
تو قبول اگر نداری دو
جهان گواه دارم

محتشم کاشانی

اقلیم ترج — اوقات شرعی فردا

اذان صبح	طلوع آفتاب	اذان ظهر	غروب آفتاب	اذان مغرب
۰۴:۰۳	۰۵:۴۸	۱۳:۰۳	۲۰:۱۸	۲۰:۳۹

برگه

زیاد زیستن تقریباً آرزوی همه کس است، ولی خوب زیستن آرمان یک عده معدود.

لنگستون هیوز

قاب تر از نقره ی فام قشقائی رنگین توبود در همان بر که و آب اسمیه نجفی خاتون

عکاس: حامد نصرآبادیان

گزارش — سفرنامه مارکوپولو کرج

جشن کریسمس تابستانی در سرزمین مادیا (بخش اول)

مهدی عبدی- در یک مسابقه ورزشی در کشور هلند، یک هلندی که بعدها محل زندگیش را تغییر می دهد و در آلمان زندگی می کند با یک ورزشکار اهل آفریقای جنوبی آشنا می شود. این فرد به دلیل شغلی که دارد دایماً در حال سفر است و نیمی از سال را در اروپا زندگی می کند. با هم صمیمی می شوند و مردی که اهل آفریقای جنوبی بوده دوستش را دعوت می کند که با هم سفری به آفریقای جنوبی داشته باشند و این سفر آن قدر لذت بخش می شود که آقای هلندی عاشق آفریقای جنوبی می شود.

خیلی وقت بود که به سفر به قاره آفریقا فکر می کردم. بعد از آسیا و اروپا حالا نوبت قاره آفریقا شده بود و چند وقتی بود تمرکزم روی کشور آفریقای جنوبی بود ولی هیچ نقشه ای نداشتم. فقط فکرم این بود که به آفریقای جنوبی سفر کنم. آفریقای جنوبی جزء کشورهای ناامن دنیا است و شهرهای کیپ تاون و ژوهانسبورگ بالاترین درصد جنایت را در این کشور دارند. پس سفر یک پکری در آفریقای جنوبی هیچ مفهومی ندارد. یا باید با تور می رفتم یا با کسی که این کشور را می شناسد.

در سال ۲۰۱۶ سفری سه ماهه به اروپا داشتم و دقیقا یک هفته قبل از اتمام سفر در مونیخ با شخصی آشنا شدم. بله با همان آقای هلندی. هر سال به آفریقای جنوبی سفر می کرد و آشنایی کامل به این کشور داشت. تصادفا درباره سفر به آفریقای جنوبی حرف افتاد و از من دعوت کرد که در سفر آینده او و دوستانش به آفریقای جنوبی به آن ها ملحق شوم.

برای تعریف ناآمنی هم فکر می کنم همین چند نکته در مورد شان می نویسم کافی است. در شهر کیپ تاون برای گرفتن اتاق به یک هتل مراجعه کردم. هتل در مرکز شهر نبود و در جای خلوتی قرار داشت. دَرِ هتل قفل بود و رسیدن از پشت یک شیشه کوچک به سوالاتم جواب داد دقیقا مثل صرافی ها و بانک ها. دَرِ هتل قفط برای کارکنان و مسافرانی که در آن اقامت داشتند باز می شد. در مورد هتل هایی که در جاهای بر رفت و آمد شهر قرار دارند، قضیه متفاوت است. دَرِ هتل در طول روز باز است ولی با تاریک شدن هوا دَر قفل میشود و یک نگهبان در را برای مسافران باز می کند. این قوانین برای هتل های سه ستاره است و در هتل های لوکس قوانین کمی فرق دارد. هتل های لوکس امنیت بالایی دارند ولی قیمت شان هم چندین برابر است.

هنگام تاریکی تقریبا هیچ توریستی در خیابان ها نیست. تردد فقط با تاکسی و فقط در چند خیابان معروف و شلوغ. در بقیه محله ها پرنده پر نمیزند. حتی توصیه می شود تردد با وسیله نقلیه عمومی مثل اتوبوس و مترو هم انجام نشود. فقط و فقط تاکسی. زمانی که فیلم Tsotsi ۲۰۰۵ را دیدم کاملا این موضوع برایم روشن شد.

البته در طول روز هم در جاهای خلوت همان حکایت شب جریان دارد و هیچ تضمینی برای امنیت نیست. ولی با تمام نا امنی، این کشور آن قدر دوست داشتنی است که جزء پرطرفدارترین کشورهای توریستی دنیا است. همانطور که جزء ده کشور ناامن دنیا است. در بعضی سال ها نامش جزء ۱۰ کشور برتر توریستی دنیاهم است.

البته احتمال دزدی یا کیف قاپی در همه کشورهای دنیا حتی در اروپا هم وجود دارد و معمولا قبل از سفر به آفریقای جنوبی تمام نکات به گردشگران یادآوری می شود. اگر کسی از این قوانین پیروی کند مشکلی نخواهد داشت و معمولا مشکل برای کسانی پیش می آید که با نشان دادن پول و وسایل قیمتی سعی در جلب توجه دیگران دارند. در طول دو بار سفر من به آفریقای جنوبی و اقامت دو ماهه ام هیچ مشکلی نداشتم.

در آن روز و در ترمینال مونیخ برنامه سفر برای ژانویه سال ۲۰۱۷ چیده شد. به دلایل زیادی تصمیم گرفتم چند وقتی در آفریقای جنوبی زندگی کنم. گرفتن ویزا هم کار سختی نبود. با یک دعوت نامه و مدارک ساده ویزای یک ماهه حاضر شد.

این کشور در جنوبی ترین نقطه قاره آفریقا قرار گرفته است. از جنوب به دو اقیانوس اطلس و هند میرسد و بعد قطب جنوب. تنها از شمال به خشکی راه دارد و کشوری به نام لسوتو را محصور در خاک خود دارد. جمعیتش حدود ۵۸ میلیون و وسعتش فقط کمی از ایران کوچکتر است، ایران ۱٫۴ برابر، بزرگتر از آفریقای جنوبی است. میدانستم ۱۱ زبان رسمی دارند که دو تای آنها پرگویش تر هستند انگلیسی و آفریکانس که از خانواده زبان هلندی است. پس برای برقراری ارتباط با مردم مشکلی نداشتم.

آفریقای جنوبی تنها کشوری در دنیاست که سه پایتخت متفاوت دارد. پرتوریا کیپ تاون و بلوم فونتین و پرجمعیت ترین شهر آن ژوهانسبورگ است. نقطه شروع سفر من کیپ تاون بود و فاصله اش تا تهران دوازده هزار کیلومتر. پرواز مستقیمی نبود بلید ابتدا به قطر میرفتم و بعد کیپ تاون.

ادامه دارد...

گفت و گو

نویسندگان آفریقایی مدعیان ادبیات امروز جهان

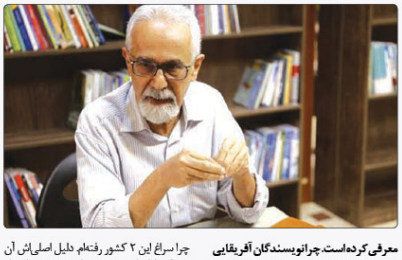

نویسندگانی که او از آمریکا، اروپا و حتی آسیا و آفریقا به فارسی زبانان معرفی کرده است، هریک در نوع خود منحصر به فرد هستند و ویژگی های بارزی دارند که هم عوام آنها را می خوانند و هم خواص می‌سنند

به گزارش پیام آشنا به نقل از همشهری، فرشاد شیرزادی، مهدی غبرایی از مترجمان پیشکسوت و باظرافتی است که ترجمه‌های مثال زدنی‌اش مخاطبان نسل جوان را نیز به‌خود جذب می‌کند. نویسندگانی که او از آمریکا، اروپا و حتی آسیا و آفریقا به فارسی‌زبانان معرفی کرده است، هریک در نوع خود منحصر به‌فرد هستند و ویژگی‌های بارزی دارند که هم عوام آنها را می‌خوانند و هم خواص می‌سنند. انتخاب چنین رمان‌هایی بی‌تردید دشوار است و در ادامه راه، ارائه ترجمه‌های موفق که مترجم از برگردانش سر باند بیرون آید بهمراتب سخت‌تر است. «زمان» برای غبرایی بسیار ارزشمند است و در طول سال این مترجم سرآمد، برنامه‌ای مشخص دارد و وقت خود را خرج ادبیات جهان می‌کند و خروجی کارش، به سود مخاطبان و در مجموع ادبیات ایران است.

گفت‌وگوی ما با این مترجم که چندین کتاب از ادبیات آفریقا در دست انتشار و زیر چاپ دارد درباره ادبیات آفریقا آغاز شد و با ترجمه از زبان دوم پایان یافت از غبرایی علاوه بر کتاب‌هایی که خودش در این گفت‌وگو ذکر کرده، ۲ کتاب با نام‌های «رانده و مانده» نوشته «آلینا دسای» و «هزدور» اثر «هاورد فاست» به‌تازگی از سوی نشر خزه تجدید چاپ شده و مثل همیشه با استقبال مخاطبان همراه بوده است.

آخرین کتابی که ترجمه کردید ۲ کتاب از نویسندهای آفریقایی بود. چرا در تسلسل ترجمه‌هایتان به‌ادبیات آفریقا روی آوردید؟

اخیرا ترجمه ۲ رمان با هم از من منتشر شد از «وزوز ادوارد و آگوالوسا» نویسنده مورگه آنگولایی اگر لازم باشد می‌توانم مفصل‌تر درباره این ۲ کتاب که ۲ رمان بسیار معروف است و صبغه رالیسم جادویی دارد سخن بگویم. ۲ کتاب اخیر، دومین و سومین رمانی هستند که از این نویسنده منتشر کردهام این دو رمان را که عنوان یکی‌شان «فرضیه فراگیر فراموشی» که البته ذوقی به خرج دادهام تا این نام را برایش انتخاب کنم و دیگری با عنوان «خوابدیدگان بی‌اختیار» که نشر نیلوفر آنها را منتشر کرده است جزو سرآمدان ادبیات آفریقا هستند. پیش از این ۲ کتاب، رمان دیگری به نام «افتاب‌پرست‌ها» از همین نویسنده با ترجمه من از سوی نشر چشمه منتشر شد کتاب‌های دیگری هم از سوی نشر نیلوفر و دیگر ناشران دارم که برخی‌شان منتشر شده‌اند و برخی دیگر هم در حال انتشار هستند.

البته قاره آفریقا نویسندگان معروفی دارد و به‌طور خاص، کشور آفریقای جنوبی، پیش‌تر ۲ نویسنده برنده نوبل ادبیات را به جهان معرفی کرده‌است. چرا نویسندگان آفریقایی این روزها در ایران، تا این اندازه اهمیت یافته‌اند؟

همان‌طور که اشاره کردید ۲ نویسنده، نوبل ادبیات را در آفریقای جنوبی برده‌اند. نخست «دادین گوردیمر» و دومی «جان مکسول کوتزی» آفریقای جنوبی کشور سفیدهاست و میراث ادبیات سفیدپوستان اروپا بیش‌تر و بیشتر از همه در آنجا رشد کرده است. دلیل اصلی موضوع همین است. اگر دلایل دیگری را هم بخواهیم جستجو کنیم، باید اهل ادبیات آن را بکاوند. اما کشورهای دیگری هم هستند که میراثدار استعمار کشورهای مختلف هستند. مانند همین آنگولا و همچنین موزامبیک که از هر ۲ کشور، نویسندگانی را انتخاب کردهام و آثارشان را به فارسی برگردانده‌ام که میراث پرتغالی دارند. در نتیجه انتکایشان در عرصه ادبیات، از یک سویه ادبیات پرتغالی و از یک طرف به کشور خودشان است یا کشورهایی که مستعمره انگلیس بودند، از ادبیات انگلیس بیشتر بهره‌برده‌اند و از آن طریق به ادبیات اروپا راه یافته‌اند.

چرا میان این همه کشور آفریقایی روی آنگولا و موزامبیک دست گذاشتید و ۲ نویسنده را از این کشورها به فارسی‌زبانان معرفی کردید؟

برنامه مفصلی دارم که قبلا شامل ۲۵ رمان از کشورهای مختلف آفریقایی می‌شد. به چند ناشر پیشنهاد دادم که سرپرستی مجموعه‌ای را برعهده بگیرم و چند نفر هم تحت نظرم با من همکاری کنند اما هر یک بهانه‌ای آوردند و محترمانه گفتند هر کاری را که خودت ترجمه کنی، ما چنین و چنان می‌کنیم و روی سرمان می‌گذاریم اما دیگران نه! به هر حال آن کار و سرپرستی شکل نگرفت. به ترجمه ۱۰ کتاب اکتفا کردم که همگی‌شون مشغول ترجمه دهمی هستم و خوشبختانه عمرم قد داده و اگر بتوانم شکار این کتاب‌ها را به بیست و چند اثر خواهم رساند. اما اینکه چرا نخست سراغ نویسندگانی از کشورهای آنگولا و موزامبیک رفتم، در مقدمه چهار، پنج صفحه‌ای و کوتاه «افتاب‌پرست‌ها» که از سوی نشر چشمه منتشر شده، هم به تاریخ و کشور آنگولا اشاره کردهام و هم به اوضاع همزمان با رخداد رمان و این که چرا سراغ این ۲ کشور رفته‌ام دلیل اصلی‌اش آن بوده که پایان‌نامه دوره تحصیلات حقوق سیاسی‌ام در دانشگاه، مربوط به آنگولا و موزامبیک بود. ۲ کشوری که حدود ۵۰۰ سال زیر استعمار انگلستان بوده و مبارزه ضداستعماری داشته و سپس به استقلال رسیده‌اند. البته هنوز متن آن پایان‌نامه را پیدا نکرده‌ام شاید اکنون از نوشتن مطالب آن موقع خنده‌ام بگیرد چون آن زمان طبعا هیچ منبعی برای پژوهش و تتبع نداشتم و صرفا از شبح روزنامه‌های کیهان و اطلاعات را زبر و رو کردم و کتاب‌هایی به زبان انگلیسی یافتم که به فارسی برگردانده و همان زمان در پایان‌نامه‌ام مستقیما نقل کردم و پایان‌نامه‌ام را نوشتم. این علایق بازمی‌گردد به آن سال‌ها وقتی که ضمن جریان ترجمه، به ادبیات آسیا روی آوردم و چند تن از نویسندگان عرب‌زبان را هم در این جرگه قرار دادم و چند کتاب هم از آنها ترجمه کردم. ادبیات آفریقا نظرم را به‌خود جلب کرد نخستین کشورها به همین دلایل که گفتم. آنگولا و موزامبیک شناخته شدند. یک نویسنده دیگر را هم از کشور آنگولا از سوی نشر نیلوفر به مخاطبان فارسی‌زبان معرفی کردم با نام «هنجا کی» و کتاب «صبح به‌خیر رفقا» را به قلمش انتخاب و ترجمه کردم. یک رمان هم از نویسنده‌ای اهل موزامبیک توسط نشر افق به چاپ رسید با عنوان «دیار خوابگردی» نوشته «هیا کوتو» و کتاب دومش را هم تحویل نشر افق دادهام. این رمان نیز «زیر درختچه یاسمن» نام دارد رمان‌های دیگری نیز در دست ترجمه و چاپ دارم.

می‌توانید نام آنها را هم پیش از این که به هر رسانه دیگری بگویید، با ما در میان بگذارید؟

رمان دیگری که نشر افق آن را منتشر خواهد کرد از نویسنده‌ای سن‌وسال دار و پرامهیت در آفریقاست. پس از «چینوآ آچه به» او را یکی از بزرگ‌ترین نویسندگان آفریقا دانسته‌اند و متأسفانه بزرگ‌ترین و پرحجم‌ترین کنایش را نمی‌توان هم‌اکنون ترجمه کرد. چندین سال آن کتاب را پشت دستم قرار دادهام و افسوس خودم‌ام‌ا کتاب کوچکی از او در سلسله کتاب‌های پنج میلی‌متری نشر افق منتشر خواهد شد با عنوان «گرپه‌کن بچه‌جان» از «این نویسنده با نام «انگوکی وا تیونگو». در ایران کسی تا به حال این نویسنده را نشناخته و هیچ اثری از آن به فارسی ترجمه نشده است. چند سال است که نام این نویسنده برای دریافت جایزه نوبل ادبیات سر زبان‌هاست. ۲ رمان دیگر هم از سوی نشر نیلوفر منتشر خواهد شد که یکی «انتظار» نام دارد اثر «کیو موهندو گورتی» که تا هفته دیگر منتشر خواهد شد و دیگری «هرگ رفیق رئیس‌جمهور» نوشته «آلن ماباکو» است.

در دنیای ترجمه، ترجمه از زبان اصلی بسیار اهمیت دارد و پیش از شما هم بسیاری از مترجمان از زبان اصلی ترجمه کردهاند و می‌کنند و این سنت همچنان ادامه دارد. در دنیای امروز ترجمه از زبان اصلی چقدر اهمیت دارد؟

اگر بخواهم با لحنی بگویم که به برخی‌ها برنخورد، بعضی وقت‌ها این ترجمه از زبان اصلی تبدیل به یک دکان شده است. ترجمه از زبان دوم بحث مفصلی می‌طلبد که تنها به ذکر گوشه‌هایی از آن بسنده می‌کنم. بعضی مواقع ما ترجمه‌هایی داریم که از زبان دوم منتشر شده‌اند و من همیشه مثال «بلید و لودیه» را زدهام که اگر سعید نفیسی آن را از زبان دوم ترجمه نمی‌کرد ما تا به امروز از خواندنش محروم می‌ماندیم. شاید مخاطب با خودش بگوید که ترجمه از زبان دوم قدری افت می‌کند. اما تا به امروز کسی سراغ آبوهی از اینگونه آثار نرفته. چون به فرض در زبان یونانی مترجم قدر اولی نداریم. متأسفانه سال ۱۳۹۰ فریدون فریاد، مترجم زبان یونانی را از دست دادیم. چندین سال پیش در ایران به او گفتم شما که سال‌ها در یونان به سر می‌برید و دوست «یانیس ریتسوس» هستید. این کتاب‌ها را ترجمه کنید و ما هم در ایران هر کمکی که از دستمان برآید انجام می‌دهیم اما متأسفانه او از دست رفت و کسی تا به امروز این آثار را از زبان یونانی به فارسی ترجمه نکرده است. در مورد زبان پرتغالی هم مترجم برجسته‌ای نداریم. به زبان رساتر باید بگویم که اصلا مترجم در این زبان نداریم. حالا برجسته‌بودنش پیشکش! پس من مترجم و شمای مخاطب باید منتظر باشیم و دست روی دست بگذاریم تا مترجم زبان پرتغالی پیدا شود؟ از زبان آلمانی که مترجمان خوبی داریم، تا به امروز کسی سراغ متن دشوار رمان «فخرهای مالده لاتوریس بریگه» اثر «راینر ماریا ریلکه» نرفته و من از زبان دوم آن را ترجمه کردم و از ترجمه‌اش هم سربلند بیرون آمدم. آقای عبدالله کوثری آثار «هاریو بارگاس یوسا» و «کارلوس فوئنتس» را به ما معرفی کرد که همه از زبان دوم به فارسی برگردانده شده و اتفاقا ترجمه‌های شایسته‌ای از آب در آمده‌اند. این است که امروز ترجمه از زبان اول چندان ملاک نیست. اگر مترجمی به پختگی و برگشتگی آقای کوثری پیدا شود که از زبان پرتغالی ترجمه کند، من شخصا سراغ ترجمه از زبان پرتغالی نمی‌روم. اما همچنان عرصه خالی است و راهی جز ترجمه از زبان دوم برای برگردان ابوهی از آثار درخشان وجود ندارد. به گمانم این توضیح کوتاه موضوع را تا حد امکان روشن کرده‌است.

داستانک

ایران من، ایران ما

کامیار شاپاری

فصل اول

روزی از روزها در شهری که امروزه کرج نام دارد، یکی از شهرهای سرزمین بزرگ ایران، در سال های دور پسری متولد شد. او تک پسر خانواده بود و دو خواهر بزرگتر داشت. خواهر اول او فرزند اول خانواده بود و شش سال از او بزرگتر بود و نامش هم آتوسا بود؛ خواهر بعدی او ۲ سال از او بزرگتر بود و نامش هم آرتمیس بود. نام این تک پسر را گذاشتند داریوش. داریوش پسری بود با موهایی تیره و چشمانی سیاه. داریوش ۶ سال داشت که پدرش ناپدید شد و آن ها به خواست مادرشان آن شهرستان را به مقصد کلبه ای در دشت ترک کردند. داریوش به دست آتوسا و مادرش تعلیم دید و دروسش را یاد گرفت. او همچنین از آرتمیس نیز دامداری، کشاورزی، شمشیر زنی، تیراندازی و اسب سواری را آموخت. سال ها می گذشتند اما به سختی. ۲۰ سال از آن اتفاق دردناک گذشت. داریوش در یکی از روزها که داشت به روستای نزدیک محل زندگیشان برای فروش محصولات می رفت، پیرمردی را دید که الاغش پرتش کرده بود روی زمین و تصمیم گرفت کمکش کند. او دست پیرمرد را گرفت و بلندش کرد. پیرمرد گفت: ممنون جوان اگر می شود کمکم کن آن الاغ نادان را برگردانم. داریوش نیز قبول کرد. آن ها به کمک هم الاغ را برگرداندند؛ سپس پیرمرد به داریوش گفت:

پسرم دست درد نکند؛ تو هم مثل پدرت آدم شریفی هستی.
داریوش پرسید: تو مگر من را می شناسی؟
*آری او دوست من و شاگرد من بود.
*شاگرد؟ در چی کاری؟
*ای وای! مگر تو نمیدانی که پدرت محافظ این سرزمین بود؟
*محافظ ایران؟ این دیگر چیست؟
*خب، تو با من بیا تا برایت توضیح دهم.

و بعد هر دو راهی شدند. رفتند و رفتند تا به کوه البرز رسیدند. داریوش در تعجب بود که پیرمرد رفت داخل کوه! داریوش داشت از تعجب شاخ در می آورد که پیرمرد دستش را دراز کرد و او را به داخل کوه کشید.

آن ها به یک جایی ماند. تالار رسیدند. پیرمرد توضیح داد که قرن ها محافظان و استادهایشان از زمین و سرزمینشان محافظت کرده اند. او ادامه دادمن و پدر تو، سام ۴۳۰ سال با هم از زمین محافظت کرده ایم و بعد از او نوبت تو و من است یعنی الآن. تو یک محافظی و مثل بقیه ی محافظان قدرت های منحصربفرد خود را داری و باید از زمین و سرزمینت، سرزمینمان ایران، محافظت کنی. با من بیا تا بهت نشان دهم. آن دو به یک سالن تمرینات رفتند. آنجا پر مردان و زنانی بود که داشتند تمرین می کردند. پیرمرد گفت: راستی می توانی من را ریش سفید صدا بزنی. بیا به آن هدف نگاه کن و دست را به سمتش مشتکن و بکش عقب. داریوش همان کار را کرد و ناگهان گلوله آتشی از دستش به سمت آن هدف پرتاب شد. داریوش خشکش زده بود. پیرمرد گفت: تو قدرت های دیگری نیز داری و همه ی ما یک نعمت بدان و از آن ها برای محافظت و کارهای خوب استفاده کن؛ چرا که آن ها محبت خداوند به توست و تو برگزیده شدی مثل بقیه محافظان. آن ها هر کدام از یک ملت و دین و سرزمین هستند اما ما همه انسانیم و این خدایمان است که یکتاست و ما باید به خاطر او با هم متهد باشیم و به هم احترام بگذاریم. آن ها رفتند و به یک سالن دیگر رسیدند که پر بود از در و پنجره.

داریوش پرسید: آن ها چه هستند؟ ریش سفید جواب داد: آن ها هرکدام به یک سرزمین باز می شوند و پنجره ها نیز نمای آنجا را نشان میدهند. داریوش دید که یکی به آلمان یکی به چین و یکی به قطب جنوب باز می شوند.

داریوش پرسید: شما چطور با هم ارتباط برقرار می کنید؟ اینجا هیچکس هیچ حرفی نمی زند.

*ما اینجا باهم از طریق ذهنمان باهم ارتباط برقرار می کنیم.
*چطور؟
*حال برای این موضوعات وقت نیست و موقعش نیز نیست. تو فعلا بیا برویم به سالن غذاخوری که من بدجور گرسنه ام.

ادامه دارد...